

مبنای نظری انفساخ عقود جایز

آسیه نقیب شهر بابکی^۱، رضا آقاعباسی^۲

^۱ فارغ التحصیل کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه شهیدبهنر کرمان

^۲ دانشجوی دکترا فقه و حقوق خصوصی دانشگاه خوارزمی

چکیده

از جمله شرایط اساسی انعقاد و صحت قراردادهای زنده بودن و داشتن اهلیت برای طرفین قراردادهاست و از اصول مسلم قراردادهای این است که پس از وقوع عقد به نحو صحیح آثار آن نیز نفوذ حقوقی داشته و اگر اهلیت یکی از طرفین به دلیل فوت، جنون، وسفه از بین برود این حالات در پیمان گذشته تأثیری نداشته باشد، مگر اینکه مفاد تراضی چنین اقتضایی داشته باشد نظیر اجاره ای که قید مباشرت مستاجر شده باشد (ماده ۴۹۷ ق.م) لیکن قاعده مزبور در عقود جایز رعایت نمی شود و شرایطی که برای صحت عقود لازم است (ماده ۱۹۰ ق.م) باید کماکان در طول زمان عقد استمرار داشته باشد، مسئله ای که در این خصوص مطرح می باشد، این است که چرا در عقود جایز فرضاً مرگ و یا حجر یکی از طرفین موثر در دوام عقد بوده و سبب انفساخ آن می گردد، آیا این تأثیر به دلیل جایز بودن این گونه عقود است و یا اذنی بودن این گونه عقود عامل از هم پاشیدگی است. از نظر نگارنده با توجه به واقعیت های عصر امروز جامعه و روابط خصوصی افراد در معاملات و همچنین جریان رو به رشد تجارت انحلال عقود جایز باید با سلب اختیار از مأذون باشد نه به فوت و جنون و وسفه اذن دهنده.

کلید واژه ها: انفساخ، حجر، عقد جایز، مبنای نظری

مقدمه:

انسان موجودی است اجتماعی و جامعه را افراد انسانی تشکیل می دهد. در جامعه نیازمندی های گوناگونی وجود دارد. تامین بسیاری از نیازمندی های انسانی منوط به روابط معاملاتی و قراردادی وی با اشخاص حقیقی و حقوقی است و افراد همانگونه که در ماده ۱۰ قانون مدنی آمده است، آزادند عقود و قراردادهایشان را در هر شکل و قالب که مخالف نظم عمومی و اخلاق حسنه نباشد برقرار سازند و یا معاملات خود را منطبق بر عقود معین قانون مدنی طراحی و سازماندهی نمایند. بدیهی است اگر این قراردادهای از جایگاه محکم و با ثبات و با دوامی برخوردار نباشند اساس زندگی اجتماعی انسان به خطر می افتد، لذا است که قانونگذار شرایط اساسی برای صحت قراردادهای را در ماده ۱۹۰ قانون مدنی بیان می دارد که از جمله آن ها اهلیت طرفین قراردادهاست؛ بنابراین زنده بودن و داشتن اهلیت برای طرفین از جمله ضروریات یک قرارداد محسوب می شود، زیرا که مردگان فاقد شخصیت حقوقی بوده و محجورین نیز به دلیل نداشتن قوه ادراک صلاحیت تصمیم گیری ندارند و یا حمایت از ایشان ایجاب می کند که تصمیماتشان نفوذ حقوقی نداشته باشد. بعبارت دیگر جمع شرایط ماده ۱۹۰ قانون مدنی سبب تولد و شکل گیری یک مولد صحیح و سالم حقوقی موسوم به «قرارداد» می گردد، حال اگر انعقاد قرارداد را تولد آن نامگذاری نمائیم می توان انحلال آن را به مرگ آن تشبیه نمود. انحلال قراردادهای سه گروه تقسیم می گردد:

اول: انحلال به تراضی که «اقاله» یا «تفاسخ» نامیده می شود. دوم: انحلال ناشی از اراده یکی از متعاقبین که «فسخ» می باشد و سوم: انحلال قهری یا «انفساخ» که اراده متعاملین در هم پاشیدگی و انحلال آن نقشی ندارد و قرارداد خود به خودی و بدون دخالت عامل اراده و با وقوع امری و یا تحقق شرطی برهم می خورد (هرچند سبب آن ارادی باشد مثل شرط فاسخ) و در برخی موارد نیز دلیل انفساخ قرارداد، تحقق حکم قانونی است، همانطور که در ماده ۹۵۴ قانون مدنی مقرر است: «کلیه عقود جایزه به موت احد طرفین منفسخ می شود و همچنین به سفه، در مواردی که رشد معتبر است» موضوع این مقاله، بررسی و تجربه و تحلیل مبنای نظری حقوقی گروه سوم از انحلال قراردادهای و آن هم در جایی که انحلال و انفساخ ناشی از حکم قانونگذار (ماده ۹۵۴ ق.م) است، می باشد.

تلاش ما بر این است که نظریه ای را در خصوص مبنای انفساخ این گونه عقود معرفی نمائیم که با اوضاع و احوال و شرایط امروز حاکم بر روابط معاملاتی و تجاری افراد جامعه منطبق تر باشد. پژوهش حاضر درصدد یافتن پاسخی به این سوالات است که چرا در عقد جایز مرگ و از دست دادن اهلیت طرفین که در زمان زنده بودن و سلامت منعقد نموده اند موثر واقع شده و سبب انفساخ عقد می گردد؟ آیا این تأثیر به دلیل جایز بودن این گونه عقود است یا سبب آن عامل دیگری است؟ پاسخ گویی به این قبیل مسائل در واقع اهمیت و ضرورت این مقاله در مورد بررسی مبنای نظری و حقوقی انفساخ عقود جایز با مرگ و حجر یکی از طرفین را روشن می سازد. به همین منظور هدف ما در این مقاله بر این است که ضمن طرح نظریه های صاحبان اندیشه فقهی و حقوقی و تجزیه و تحلیل آن ها، مبنایی را برگزینیم که منطبق با شرایط و واقعیت روز جامعه باشد. روش مورد استفاده در این مقاله کتابخانه ای و بررسی کتب و مقالات موجود فقهی و حقوقی در این زمینه می باشد.

۱- مبنای قانونی انفساخ عقود جایز

یکی از ویژگی های غالب عقود جایز این است که به موت، جنون و سفه احد از طرفین عقد برهم می خورد بطور مثال وکالت که برابر بند ۳ ماده ۶۷۸ ق.م به موت یا جنون هریک از موکل و وکیل برهم میخورد یا در مضاربه که در صورت موت یا جنون یا سفه یکی از طرفین منفسخ می شود (بند ۱ ماده ۵۵۱ ق.م). ماده ۹۵۴ ق.م به عنوان یک قاعده کلی مقرر می دارد: «کلیه عقود جایزه به موت احد از طرفین منفسخ می شود و همچنین به سفه در مواردی که رشد معتبر است» همانطوری که می دانیم اسباب حجر حسب ماده ۱۲۰۷ ق.م صغر، جنون و سفه می باشد، یعنی اینکه براساس نظر قانونگذار صغار و اشخاص غیر رشید و مجانبین، محجور تلقی می گردند. ماده ۹۵۴ ق.م از قواعد عمومی قراردادهاست، لیکن از اسباب حجر تنها به سفه اشاره شده است و جنون و صغر (کودکی) در آن مسکوت مانده است. این سکوت درباره صغر منطقی است، زیرا کودکی پس از عقد و در دوران اجرای آن عارض نمی شود. اگر کودکی عقد بسته باشد باطل است و مجالی برای انفساخ عقد پیدا نمی شود. در موارد

نادری هم که صغیر ممیز می تواند طرف عقد واقع شود (مانند قبول هبه و صلح رایگان یا معامله به مالی که خود او به دست می آورد) بقای کودکی در دوران اجرای عقد به آن صدمه نمی زند. برای مثال اگر صغیر ممیز برای قبول صلحی رایگان به دیگری وکالت دهد، کودکی موکل که از آغاز نیز وجود داشته است باعث انفساخ وکالت نمی گردد، بدین ترتیب، در هیچ فرضی کودکی از دو طرف عقد جایز مستند انحلال قرار نمی گیرد» (کاتوزیان، ۱۳۸۷، صص ۳۵۹ و ۳۶۰)؛ اما چرا در ماده ۹۵۴ ق.م. نامی از جنون به میان نیامده است؟ بنظر می رسد این امر به مسامحه برگزار شده زیرا چگونه امکان پذیر است که سفه یکی از طرفین قرارداد سبب انفساخ آن شود ولی جنون ایشان خیر، در حالی که حجر مجنون از سفیه بیشتر است و اعمال مجنون از نظر قانونی بطور کلی باطل است و حتی مجانین از نظر کیفری فاقد مسئولیت می باشند ولی سفیه فقط در امور مالی محجور است و در قراردادی که رشد شرط نباشد سفیه می تواند طرف آن واقع شود بنابراین با قیاس اولویت می توان استنباط کرد جنون احد از طرفین نیز عقد جایز منفسخ می شود زیرا: «وقتی سفه به دلیل اخلاص اذن باطنی باعث انحلال عقد می شود به طریق اولی جنون نیز باید همین اثر را داشته باشد بند ۳ ماده ۶۷۸ ق.م. در وکالت و بند اول ماده ۵۵۱ ق.م. در مضاربه نیز این استنباط را تأیید می کند» (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص ۴۴). برخی از حقوقدانان نیز چنین احتمال داده اند که: «کلیه نسخ چاپی که از قانون مدنی ملاحظه گردید در ماده ۹۵۴ ق.م. حکم جنون یافت نشد بنظر می رسد در موقع استنساخ قانون مدنی برای طبع و نشر از روی نسخه اصلی حکم جنون ساقط شده باشد زیرا از توجه به نحوه بیان ماده ۹۵۴ ق.م. محقق می گردد که کلمه جنون پس از کلمه موت موجود بوده است والا با افزودن کلمه جنون بی تناسب است گفته شود وهمچنین به سفه در مواردی که رشد معتبر است چه تناسبی بین رشد و موت موجود نیست تا جمله «و همچنین» به آن عطف گردد و چنانچه در عقد جایز در اثر سفه در مواردی که در حین انعقاد، رشد معتبر است فسخ گردد به طریق اولی باید عقد را در صورت جنون منفسخ دانست» (امامی، ۱۳۶۸، ص ۱۶۲). علی ایحال، قاعده عمومی برای مبنای قانونی انفساخ عمومی جایز به موت و یا حجر یکی از طرفین، حکم کلی ماده ۹۵۴ ق.م. می باشد که با قیاس اولویت علاوه بر موت و سفه، جنون را نیز باید در زمره دلائل انفساخ عقود جایز محسوب نمود.

۲- مبنای نظری انفساخ عقود جایز به فوت و حجر از نگاه فقها و حقوقدانان

. صاحبان اندیشه فقهی و حقوقی پاسخ های متفاوتی به آن داده اند که ضمن بیان آنها مبنای نظری انفساخ عقود جایز را براساس شرایط امروز حاکم بر روابط تجاری و معاملاتی مردم معرفی خواهیم نمود. با بررسی نظریه های عمده موجود در خصوص دلیل انفساخ عقود جایز به فوت و حجر یکی از طرفین، شاخص هایی به عنوان دلیل انفساخ و تمیز آن از عقود لازم مطرح می گردد که ضمن بیان آنها به تجزیه و تحلیل شاخص های مطروحه خواهیم پرداخت.

۲-۱- تأمین امکان برهم زدن عقد جایز برای هریک از طرفین

در عقود جایز نظر قانونگذار این است که امکان برهم زدن عقد برای طرفین مهیا و تأمین باشد و هیچ التزامی وجود نداشته باشد، در این خصوص ماده ۱۸۶ ق.م. مقرر داشته است «عقد جائز آن است که هریک از طرفین بتواند هر وقتی بخواهد فسخ کند» همانند عزل وکیل و یا استعفا او. البته این امکان برهم زدن عقد تا زمانی که طرفین زنده بوده و اهلیت داشته باشد، وجود دارد لیکن با مرگ و حجر از بین می رود؛ زیرا فسخ یا رجوع عمل حقوقی ارادی است که از مرده و محجور بر نمی آید. این استدلال از فقهای حنفی درباره توجیه بطلان وصیت در اثر جنون مستمر موصی نقل شده است و در حقوق پاره ای از کشورها نفوذ کرده است.

همانگونه که ملاحظه می شود به این نظر این نقد وارد است که فقط در مقام بیان امکان برهم زدن عقد جایز توسط هریک از طرفین پرداخته و فاقد پاسخ مبنایی در این خصوص است که چرا اساساً قانونگذار آزادی دو طرف را در برهم زدن عقد تأمین نموده است؟ (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۳۶۵).

۲-۲ از دست دادن اهلیت تکلیف و تصرف در عقد جایز

گروهی از فقها امامیه نیز دلیل انحلال و انفساخ عقد را از دست دادن اهلیت تکلیف و تصرف می دانند، بطور مثال حجر باعث می شود تا شخص اهلیت تصرف بر مال خود را از دست بدهد و در ولایت قرار گیرد، لذا آنچه را که برای تصرف خود بنا نهاده است نفوذ حقوقی ندارد و مانند این است که در حال حجر بخواهد به تصرفی نو دست بزند، بعبارت دیگر، مرگ و چنون و اغماء نیز اهلیت تصرف شخص را زایل می کند و نمی تواند در این گونه قراردادهای که بقای پیمان وابسته به وجود اهلیت است دخالت داشته باشد. (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۳۶۷).

این نظریه، نیز فاقد استدلال مبنایی است، زیرا این سوال به ذهن متبادر می شود که چرا در عقود لازم این اتفاق رخ نمی دهد یعنی اینکه از دست دادن اهلیت تکلیف و تصرف و تاثیری در عقد نداشته و آن را زایل نمی کند.

۲-۳ اذنی بودن عقود جایز

دلیل انفساخ برخی از عقود به جهت فوت و حجر، جایز بودن آنها نمی باشد بلکه دلیل آن اذنی بودن این قبیل عقود است، زیرا که فرضاً در عقد هم با آن که یک عقد جایز می باشد اما فوت و اهلب و متهب نه تنها سبب انفساخ آن نمی شود بلکه آن را به عقدی لازم تبدیل می کند. نظر مذکور منسوب به سید محمد کاظم طباطبایی یزدی صاحب عروه الوثقی می باشد که در مقام ایراد به صاحب جواهر که هبه را عقد لازم می دانسته است بیان گردیده، لیکن خود ایشان در خصوص عقد وکالت همین نظر را مورد انتقاد قرار داده است (طباطبایی یزدی، بی تا، به نقل از کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۳۶۸).

۲-۴ عقود جایز مفید اباحه و اختیار می باشند

دکتر کاتوزیان در خصوص مبنای نظری انفساخ عقد جایز به موت و حجر اظهار می دارند به نظر می رسد که مبنای انفساخ را باید در اذنی بودن عقد و رابطه آن با شخصیت دو طرف جستجو کرد جواز و لزوم خود معلول است و از توابع اذن و اباحه یا التزام در عقد، بدین معنی که هر جا مقصود دو طرف ایجاد حق و تکلیف نباشد و بخواهند در انجام دادن کاری به دیگری نیابت دهند یا نظارت خود را بر اجرای آن کار به گونه ای باقی گذارند و از اراده آنان تنها «اختیار و اباحه» ایجاد شود، عقد جایز است، برعکس، مواردی که هدف ایجاد تکلیف یا ایجاد و انتقال حق عینی به شکل الزام آور باشد، باید عقد را لازم شمرد پس باید دید چگونه این انفساخ به اراده و خواست دو طرف مربوط می شود... استقراء در اعمال حقوقی قابل رجوع یا فسخ نیز این نظر را تأیید می کند. برای مثال، هبه عقدی است جایز و با وجود این مرگ و چنون و اهلب یا متهب باعث انفساخ نمی شود، چرا که اثر آن ایجاد اذن و اباحه نیست و همچنین مرگ شوهر در دوران عده، طلاق رجعی باعث انحلال آن ایقاع نمی گردد و چنون موصی در فاصله انشاء وصیت و فوت باعث بطلان وصیت نیست. ولی تمام قراردادهایی که اعطای اذن و نیابت می کند هم جایز است و هم با مرگ و حجر یکی از دو طرف منفسخ می شود مانند مضاربه (مواد ۵۵۰ و بند ۱ ماده ۵۵۱ ق.م) و وکالت (مواد ۶۷۸ و ۶۸۲ ق.م) و جعاله (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۳۶۸).

لذا با توجه به مطالب مزبور یکی دیگر از شاخص های قابل طرح در عقود جایز این است که اثر اذن موجود در عقود اذنی جایز، مفید اباحه و اختیار می باشد.

۲-۵ لزوم استمرار اذن در عقود جایز

نکته دیگری که در عقد جایز مطرح می باشد عبارت است از اینکه دوام و بقای عقد بستگی به استمرار اذنی است که در ابتداء و به هنگام انعقاد عقد بوجود آمد، بعبارت دیگر منبع اذن، باید بصورت مستمر در حال تولید اذن باشد و این منبع اگر دچار خدشه و ایراد و یا افول شد، عقد در معرض از هم پاشیدگی قرار می گیرد، معنی این سخن این است که اهلیت عاقد کماکان باید باقی باشد و لذا اهلیت حین العقد کفایت نمی کند، دلیل این موضوع هم بخاطر این است که در عقود جایز اذنی اثر عقد،

موجود حقوقی مستقل همچون مالکیت نیست که بتواند وجود مستقلی پیدا کرده و در دارایی طرف مقابل مستقر شود همانند عقد بیع که یک عقد تکمیلی است که پس از وقوع آن مبیع از دارایی فروشنده منفک شده و در دارایی مشتری مستقر می گردد. بلکه در این قراردادها اجرای عقد مستلزم تداوم و ادامه اذن است والا در صورتی که اذن به هر علتی قطع شود قرارداد منفسخ می شود. اذن به تصرف و نیابت مستلزم اهلیت عامل و نایب است که باید در طول دوران عقد همچنان موجود باشد. لذا در عقود اذنی وابسته بودن مفاد عقد به استمرار تراضی نه تنها اثر عقد را از آن جدا نمی سازد بلکه پیوسته با آن نگه می دارد و با شخصیت اذن دهنده پیوند پیدا می کند چندان که از بین رفتن پایگاه اذن باعث قطع آن و در نتیجه انفساخ عقد می شود برعکس در عقود تکمیلی که حق و تکلیف ناشی از عقد از رابطه شخص جدا و به دارایی طرف می پیوندد و به میراث می رسد و از مرگ و جنون و سفه عاقد آسیب نمی بیند در حالیکه نیابت و اذن و اباحه همانگونه که به شخصیت اذن دهنده وابسته است خطاب به شخصیت طرف مقابل و مقید به اهلیت او نیز می باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۳۷۰).

۳- تجزیه و تحلیل شاخص های مطروحه فوق الذکر

همانطوری که عنوان شد، در خصوص ملاک ها و شاخص های انفساخ عقود جایز به فوت و حجر یکی از طرفین، مواردی از سوی صاحبان اندیشه های فقهی و حقوقی بیان شده است که در اینجا به تجزیه و تحلیل شاخص های عمده ی آنها که عبارتند از: ۱- عقود جایز، عقود اذنی می باشند ۲- عقود جایز مفید اباحه و اختیار می باشند ۳- لزوم استمرار اذن در عقود جایز، می پردازیم.

۳-۱ عقود جایز، عقود اذنی می باشند

آیا معنی این عبارت این است که اذن فقط مخصوص عقود اذنی یعنی وکالت، ودیعه و عاریه شرکت و مضاربه است؟ یا خیر در غیر عقود اذنی هم اذن وجود دارد؟ اگر گفته شود اذن فقط مخصوص عقود اذنی است، بنابراین باید بگوئیم عقد سکنی و عمری و رقبی و وقف که عقود اذنی اند نیز عقود جایز می باشند در حالی که می دانیم این عقود جزء عقود لازم به شمار می آیند. ضمن اینکه جعاله هر چند عقدی جایز است ولی عقد اذنی نیست (عاملی، ۱۳۷۶، ج ۹، ص ۱۴۲). بنابراین در غیر عقود اذنی نیز اذن وجود دارد، اما اذن ممکن است ناشی از مدلول عقد باشد (یعنی در مفاد ایجاب و قبول) مانند اذن ناشی از عقد وکالت و ممکن است ناشی از مدلول عقد نباشد ولی در مرحله اجرای عقد یا ایفاء تعهدات ناشی از عقد صادر شود مانند اذن مؤجر در تصرف مستأجر در عین مستأجره، این اذن در مرحله ی اجرای عقد داده می شود و داخل مدلول عقد اجاره نیست، در مفتاح الکرامه (سید محمد جواد حسینی عاملی) آمده است عقدا لاجاره الصحیح آثار: ۱- الاذن فی التصرف و جوازه (جواز تصرف در مورد اجاره) (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰، صص ۲۲، ۱۹، ۱۸).

۳-۲ عقود جایز مفید اباحه و اختیار می باشند

این که گفته شود اثر اذن موجود در عقود جایز اباحه می باشد، این سخن در عقود اذنی معرفی شده عمومیت ندارد مانند عقد شرکت مدنی و عقد مضاربه که در مدلول آنها نه اذن هست و نه اباحه «لذا هر عقد جایز مفید اباحه و استنابه نیست، عقد شرکت مدنی ذاتاً جدا از عقد اداره شرکت است که شامل برتوکیل است، در عقد شرکت که موجب حصول اشاعه در مال شرکت است نه اباحه وجود دارد و نه استنابه و حال آنکه آن را از عقود جایزه دانسته اند» (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰: ۳۶).

۳-۳ لزوم استمرار اذن در عقود جایز

موضوع این است که اذن در عقود اذنی باید استمرار داشته باشد بعبارت دیگر اهلیت عاقد، پس از عقد هم باید استمرار داشته باشد و لذا اگر اذن دهنده فوت کند با وفات او استمرار اذن قطع می شود و لذا در نتیجه قطع اذن، عقد منحل می گردد و همچنین اگر اذن دهنده سفیه یا مجنون گردد ولی او هم حق ندارد اذن را ادامه دهد زیرا که دیگر اذن او استمرار ندارد و

همچنین اگر طرف مقابل اذن (مأذون) فوت کند نظر به اینکه اذن قائم به شخص او بوده است شخص دیگر نمی تواند قائم مقام او گردد. همانطوری که گفته شد مطلب مزبور نیز از جمله دلایل و شاخص های مطرح در خصوص انفساخ عقد جایز به فوت و حجر یکی از طرفین بود. تجزیه و تحلیل این شاخص می تواند نگرش ما را نسبت به بحث انفساخ عقد جایز تغییر دهد و اساساً می توان از درون این تحلیل موضوع انفساخ عقود جایز را در مسیری قرار داد که با واقعیت ها و شرایط امروز حاکم بر معاملات و مراوده های تجاری مردم همسوتر باشد. در خصوص موضوع «اذن» و استمرار آن باید اظهار نمود که اساس بحث «اذن» را فقه جمهور (فقه عامه) بنا نهاده است، آن هم در کسوت «عقود اذنی» که ودیعه، عاریه، شرکت مدنی، وکالت و مضاربه را از افراد آن عقود دانسته اند، این عقود را در برابر عقود تکمیلی نهاده اند ولی تاکنون در هیچ یک از مذاهب خمس رساله یا کتابی در باب اذن ننوشته اند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ص ۱۸۶).

البته فقهای امامیه مباحث اذن را گسترده تر نموده اند. ابن رجب حنبلی (۷۳۶-۷۹۵ ه.ق) قاعده ای را به طور کلی مطرح نموده مبنی بر اینکه هرگاه فساد عقدی جایز کشف گردد آنچه که مدلول ایجاب و قبول است بقا می گردد اما اذن که ناشی از ایجاب موجب است به اعتبار خود باقی می ماند و می توان برطبق آن عمل کرد. (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰، ص ۲۸). بطور مثال هرگاه عقد وکالتی با تعیین حق الوکاله ای مشخص منعقد گردد، حال اگر وکالت مزبور فاسد از کار درآید. در این صورت عقد فاسد تاثیری در حق الوکاله نخواهد داشت. لذا اذن مفید نیابت که ناشی از صرف ایجاب موکل است به اعتبار خود باقی و استمرار دارد و اگر وکیل وکالت در بیع داشته باشد می تواند بیع را برای اذن دهنده انجام دهد و بیعی که به این شکل منعقد می شود برای اذن دهنده آن موکل تعهد آور است. فقه امامیه هم عیناً همین مطلب را بیان کرده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰: ۲۸).

با دقت بر مطلب مزبور که پایه و اساس مباحث اذن در فقه می باشد به نوعی استقلال اذن در نیابت را می توان مشاهده نمود بعبارت دیگر، استمرار مقتضای ذات اذن نیست پس کافی است که اذن دهنده در حین اذن دادن اهلیت داشته باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ص ۱۹۵).

لذا در خصوص موضوع اذن باید اظهار نمود که نظر صحیح این است که:

۱- اذن اعطاء اختیار در تصرف است که به مأذون بدون اینکه سلب اختیار از اذن دهنده شود پس اذن دهنده هر وقت بخواهد می تواند اختیاری را که داده پس بگیرد مانند عزل وکیل، استرداد اختیار همانا فسخ عقد جایز (عقد اذنی) است این سخن هم موقعی درست است که عقد جایز را مبدل به لازم نکرده باشند (ماده ۶۹۷ ق.م).

۲- ادامه اهلیت در عقود اذنی پس از پایان عقد، دلیل عقلی و نقلی ندارد همان اهلیت حین العقد کافی است مانند عقود غیر اذنی نظیر اذن در تصرف عین مستاجر پس از انعقاد عقد اجاره، پس اگر اذن دهنده فوت کند حق استرداد اختیار از مأذون به وارث او می رسد و او می تواند سلب اختیار از مأذون کند و اگر سفیه یا مخمی علیه گردد ولی قییم به جای او اعمال حق می کنند. پس انحلال عقد جایزه همیشه به سلب اختیار از مأذون خواهد بود نه به فوت و جنون و سفه و اغماء اذن دهنده (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰: ۴۰).

بنابراین با توجه به مطالب مزبور بنظر می رسد که اذن، ارتباطی به جایز بودن عقد ندارد و در خصوص حق فسخ عقود اثر اذن، اعطاء اختیار است به مأذون و اعطاء کننده اختیار، سلب اختیار از خود نمی کند مگر در مواردی که مصلحتی اقتضاء کند مانند سلب حق عزل وکیل در وکالت بلا عزل و در خصوص لزوم استمرار اهلیت عاقد پس از عقد هم همانطور که گذشت دلیلی وجود ندارد؛ بنابراین اگر اذن دهنده پس از عقد جایز بمیرد وارث او حق مورث را در باب سلب اختیار از وی ارث می برد و اگر اذن دهنده پس از عقد جایز مجنون یا سفیه گردد ولی یا قییم، با رعایت مصلحت و غبطه قائم مقام او می شوند. در نهایت بنظر می رسد این تحلیل با واقعیت های عصر امروز جامعه و روابط خصوصی افراد در معاملات و همچنین جریان رو به رشد تجارت همخوانی بیشتری داشته باشد؛ زیرا که عقود بهر حال باید از امنیت لازم برخوردار باشند تا چرخ زندگی جامعه با شرایط سهل تری بگردد. لذا کافی است نگرش خود را به مبنای نظری انفساخ عقد جایز با مرگ و حجر یکی از طرفین را تغییر دهیم. بطور مثال ملاحظه کنید وکیلی وکالت در دعوی را قبول می کند و پرونده سنگینی را مطالعه می نماید موقع تنظیم لایحه خبر می

رسد که موکل مرده یا دیوانه یا سفیه و یا مخمی علیه شده است، شما می گوئید رابطه حقوقی وکالت منحل و از هم پاشیده؟ این نه به نفع موکل است و نه صلاح جامعه است. و با عامل مضاربه ای را در نظر بگیرید که برای تجارت به سفر طولانی رفته و بساط معاملات را پهن کرده است ناگهان خبر می رسد که مالک مرد یا دیوانه یا سفیه شد، شما می گوئید مات النصرانی؟ حق العمل کاری را به نظر آورید که وارد معاملاتی شده است تا بعداً نتیجه را به حساب آمر بگذارد در اثناء معاملات خبری می رسد که آقا مرد یا دیوانه یا سفیه شد، خود را به جای آن حق العمل کار بگذارید و ببینید چه حالی به شما دست می دهد. گز نکرده نباید پاره کرد، حرف را باید از روی حساب و کتاب گفت. (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ص ۴۵).

نتیجه گیری

همانگونه که گذشت از اصول مسلم قراردادهای این است که پس از وقوع عقد به نحو صحیح آثار آن نیز نفوذ حقوقی داشته و اگر اهلیت یکی از طرفین به دلیل فوت، جنون و سفه از بین برود این حالات در پیمان گذشته تأثیری نداشته باشد، مگر اینکه مفاد تراضی چنین اقتضایی داشته باشد، قاعده مزبور در عقود جایز رعایت نمی شود، لذا در عقود جایز باید کماکان اهلیت طرفین استمرار داشته باشد و اهلیت حین العقد کفایت نمی کند. لذا ماده ۹۵۴ قانون مدنی به عنوان یک قاعده کلی مقرر میدارد: «کلیه عقود جایزه به موت احد از طرفین منفسخ می شود و همچنین به سفه در مواردی که رشد معتبر است» دلیل اینکه آیا انفساخ عقود جایز به جهت موارد مذکور بخاطر جایز بودن عقودی مثل وکالت و مضاربه و ... است یا خیر؟ مبنای نظری و حقوقی آن را از دیدگاه صاحبان اندیشه فقهی و حقوقی مطرح نمودیم که معلوم شد مهمترین شاخص ها و ملاک ها برای دلیل انفساخ عقود جایز با مرگ و حجر یکی از طرفین عبارت بودند از ادنی بودن عقود جایز، ایجاد اباحه و اختیار، لزوم استمرار اذن در عقود جایز و وابستگی آن به اهلیت، با تجزیه و تحلیل شاخص های مزبور عدم جامعیت آنها معلوم گردید، لذا با توجه به واقعیت های عصر امروز جامعه و روابط خصوصی افراد در معاملات و همچنین جریان رو به رشد تجارت بنظر می رسد که باید نگرش خود را در خصوص مبنای نظری و حقوقی انفساخ عقود جایز با فوت و حجر یکی از طرفین را تغییر داده و مبنایی را برگزینیم که هرچه بیشتر عقود را از هم پاشیدگی و انحلال مصون بدارد، مگر اینکه مصلحت چنین اقتضایی را داشته باشد و تشخیص این مصلحت نیز حتی الامکان باید در اختیار ذینفعان اصلی و عبارت دیگر طرفین عقود باشد. لذا در این خصوص باید قائل به این باشیم که:

- ۱- اذن، اعطاء اختیار در تصرف است به مأذون بدون اینکه سلب اختیار از اذن دهنده شود، پس اذن دهنده هرگاه بخواهد می تواند از طرف مقابل خود سلب اختیار کند، سلب اختیار در واقع همان فسخ عقد جایز است.
- ۲- ادامه اهلیت در عقود ادنی پس از پایان عقد، ضرورتی نداشته و همان اهلیت حین العقد کفایت می کند (همانند عقود غیر ادنی) زیرا که ادامه اهلیت فاقد دلیل نقلی و عقلی است. لذا اگر اذن دهنده فوت کند و یا محجور شود، حتی استرداد و سلب اختیار از مأذون به وارث و یا ولی و قیم اذن دهنده می رسد و آنها می توانند در صورت مصلحت به جای او اعمال حق کنند. علی ایحال با این تحلیل و تفسیر انحلال عقود جایز همیشه با سلب اختیار از مأذون خواهد بود نه به فوت و جنون و سفه اذن دهنده؛ بنابراین با این نگرش به مبنای نظری و حقوقی این قبیل عقود، اصلاح و تغییر ماده ۹۵۴ قانون مدنی از نیازهای امروز مربوط به مراوده های تجاری و معاملاتی افراد جامعه و همچنین تحکیم هر چه بیشتر عقود می باشد که باید بدان توجه نمود.

منابع

۱. امامی، سید حسن (۱۳۶۸). جلد اول، چاپ کتابفروشی اسلامیه
۲. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۶)، دائرالمعارف عمومی حقوق، جلد اول، چاپ اول، کتابخانه گنج دانش
۳. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۹۰) فلسفه حقوق مدنی، اصول عامه اذن و اذنیات، جلد دوم، چاپ دوم، کتابخانه گنج دانش
۴. حسینی عاملی، محمدجواد بن محمد (۱۳۷۶)، مفتاح الکرامه، بیروت، موسسه فقه الشیعه
۵. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۲) قواعد عمومی قراردادها، جلد اول، چاپ دوم، نشر بهمن برنا
۶. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷) قواعد عمومی قراردادها، جلد پنجم، شرکت سهامی انتشار
۷. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳) قواعد عمومی قراردادها، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران، شرکت سهامی انتشار

The Theoretical Foundations of Termination of Permissible Contracts

Asiye Naghib Shahrabaki ^۱, Reza Agha Abbasi ^۲

^۱MA in Private Law, Shahid Bahonar University of Kerman

^۲PhD student of law and private law of Kharazmi University

Abstract

Among the basic conditions for the contract and validity of contracts is being alive and having the capacity for parties of contracts and from the basic tenets of the contracts is that after the contract properly its works has legal influence and if the capacity of one of the parties to be eliminated due to death, madness, and mental incapacity, such cases not have impact on the past treaty, unless the provisions of the compromise is demanded, such as rental, which the stewardship become tenant (Article ۴۹۷) The rule, however, is not considered in permissible contracts and conditions that is necessary for the validity of contracts (Article ۱۹۰) should still be maintained during the time of the contract, an issue that is raised in this regard is why in revocable contracts, for example, death or incapacity, one of the parties involved in the durability of contract and causes its dissolution, whether this effect is due to the permissibility of such contracts or permissibility of such contracts is the factor of disrupt. In the view of writer, due to the realities of today's society and personal relationships of people in transactions and also the growing trade flow of dissolving permissible contracts should be with removing authority from the permitted not to death and madness and mental incapacity of permitted person.

Keywords: dissolution, incapacity, permissible contract, theoretical foundation
